

هو العليم

اهمیت همت عالی در سیر و سلوک

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۳۶

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

امیدواریم که خداوند همیشه توفیقاتش را شامل حال همه بگرداند و ما را در راهی که به ما نشان دادند و برای ما به عنوان یک باور و یک امر واقعی و حقیقی است، پایدار بدارد.

بعضی از مطالب را که به نظر می‌رسید خدمت رفقا هزار چندگاهی باید عرض کنم، دو سه شب قبل در میان رفقا و دوستان قم عرض کردم که لابد به سمع مبارک دوستان رسیده است، حالا در تتمه آنها به عنوان مقدمه برای پاسخ به سوالات، مطالبی را عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه ما مشمول لطف پروردگار باشیم و از انفاس قدسیه اولیای الهی مدد بجوییم.

مرحوم آقا در سخنان خودشان و در مجالسی که با دوستان داشتند بعضی از مطالب را خیلی بهش تکیه می‌کردند، و نسبت به بعضی از مسائل مرتب تذکر مکرر می‌دادند، از جمله آن مواردی که خیلی مورد تاکید ایشان و همینطور سایر بزرگان بود بالا بردن همت و اراده و خواست و آن نقطه نظر و مقصود و هدف بوده، به طور کلی خود ایشان از همان زمان جوانی و آن زمانی که وارد در حوزه علمیه قم شدند می‌فرمودند که من احساس می‌کردم هدف و مقصدم با هدف و مقصد خیلی از افراد متفاوت است، و وقتی که صحبت می‌کردم با بزرگان و حتی با اساتید، احساس می‌کردم که من به دنبال یک مطالب بالاتری هستم و بر آن اساس وارد حوزه می‌شوم و بر همان اساس درسها را شروع کردم و بر همان اساس به دنبال فهم و رسیدن به آن نقطه هستم، این را ایشان چند مرتبه در طول حیاتشان به ما می‌فرمودند و از باب تذکر و نصیحت می‌فرمودند همیشه انسان باید بالاترین حد را مورد نظر قرار بدهد زیرا پروردگار متعال که در جود و بخشش و

اعطاء که حد یقفی ندارد یک اندازه مشخصی ندارد، به مقداری که بنده به همان مقدار از خدا طلب کند به همان مقدار هم خداوند عطا می‌کند، این عبارت عبارتی بود که خیلی در زبان ایشان می‌گشت و حتی من در یک مورد که مسائلی پیش آمده بود به ایشان عرض کردم آقا یک مقداری بر رفقا سهل‌تر بگیرید یک مقداری حالا مسئله [را آسان بگیرید]، ایشان از این حرف من ناراحت شدند گفتند چی می‌گویی فلانی؟ این حرفها چیه می‌زنی؟ من به کمتر از سلمان برای دوستانم رضایت نمی‌دهم! به کمتر از سلمان! حالا ایشان خودشان در چه مرحله‌ای بودند که می‌فرمودند من به کمتر از او رضایت نمی‌دهم! سلمانی که ده درجه از ایمان را طی کرده بود، سلمانی که فرض کنید که در روایات به عنوان **منا** **اهل البیت**^۱ از او یاد شده و سلمانی که هیچ مسئله‌ای نبود الا اینکه برای او حل شده بود، و هیچ نقطه مجهولی نبود الا اینکه برای او منکشف شده بود و هیچ کاری را که در نظر شما بیاید نبود که سلمان

۱. بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۶۹

نتواند انجام بدهد، خلاصه مطلب، هر چه که در نظر شما بیاید، از احیاء اموات، مرده زنده کردن، خورشید برگرداندن، تصرف در کائنات یا تصرف در نفوس، اطلاع بر مغیبات، آینده، گذشته، راجع به سلمان داریم که سلمان دریایی است که عمق ندارد، یعنی نهایت ندارد، آنوقت یک همچین فردی یک همچین شخصیتی در نزد مرحوم آقا و مرحوم والد تازه به عنوان حداقل تلقی می شود، حداقل چیزی که من برای دوستانم می خواهم این است که به مرحله سلمان برسند، پس ببینید چه خبر است؟ قضیه کجاست؟ و مسئله در کجاست؟!

لذا ایشان همیشه نسبت به این مطلب تاکید داشتند و این روایت منتسب به رسول خدا که می فرماید: **لا یسعی ارضی یا ما وسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المومن یا قلب عبدی المومن بی^۲**، این روایت البته مورد اختلاف است که آیا از رسول خدا روایت شده یا

۱. ۲. الغارات، ج ۲، ص ۸۲۳.

۲. ۳. انوار ملکوت ج ۱ ص ۹۱ تعلیقه ۱

نشده؟ ولیکن بزرگان از اولیاء و اهل عرفان در کتب خودشان نقل می‌کنند، و از آنجایی که مطلب برای اهل ظاهر ثقیل می‌نماید چون خودشان که اهل این حرفها نیستند و از این مطالب که خب سردر نمی‌آورند لذا خیلی‌ها در پی انکار برآمدند که اصلاً این روایت روایتی است که صوفیه از خودشان درآوردند و منتسب به رسول خدا نیست.

مفهوم این روایت این است که خداوند می‌فرماید در حدیث قدسی که نه آسمان و نه زمین هیچ کدام، اینها نمی‌توانند مرا تحمل کنند سعه مرا ندارند، ظرفیت من را ندارند و لکن بنده مومن من، این سعه و ظرفیت را دارد که مرا تحمل کند، این چیز عجیبی که با اینکه انسان در یک موقعیت محدود قرار دارد، وجود انسان که یک وجود محدود است و وجود پروردگار وجود لامحدود و لاحد است، و وجود او یک وجود اطلاق است این چطور ممکن است فرض کنید که خداوند در اینجا بفرماید که ما وسعی ارضی و لا سمائی و لکن وسعی قلب عبدی المومن، قلب بنده من می‌تواند که مرا در خود جای بدهد؟ و از این همین جاست که ما درباره بسیاری

از بزرگان می بینیم که نظیر یک همچنین عبارتی را می فرمایند، مثلاً فرض کنید که راجع به بایزید بسطامی که از بزرگان از اهل معرفت بود و قبرش الان در بسطام است و شاگرد امام صادق علیه السلام بود. شش سال شاگردی امام صادق علیه السلام را می کرد اینها چیزهایی است که خیلی ها انکار می کنند، وقتی در انکار باز باشد خود امام صادق را هم انکار می کنند شاگردهایش که سهل است! شش سال شاگرد امام صادق بود سقای امام صادق بود می رفت آب می آورد برای امام صادق علیه السلام، دربانی می کرد، افراد را راه می داد پذیرایی می کرد، پذیرایی می کرد و خلاصه در منزل امام صادق بود دیگر، و خب کارش را هم می کرد و حضرت هم خلاصه آن را باید به آنجایی که برسانند می رسانند که نقل می کنند بعد از شش سال یک روز امام بهش فرمودند فلان کتاب که آن بالای رفحه است آن را بردار بیاور، می گوید کدام رف؟ رف آن فرورفتگی های دیوار که توش چراغ یا کتابی [یا] چیزی می گذاشتند که محفوظ بماند. حضرت

می‌فرمایند تو شش سال است اینجا هستی هنوز
نمی‌دانی بالای سرت رف است؟ تو هنوز...؟
می‌گویند از وقتی که آمدم چشمم به شما افتاد دیگر
چشمم جای دیگری را ندیدم خوب ببینید این در چه
مرحله‌ای بوده؟ این حرفها شوخی نیست،

بعضی‌ها می‌آیند فرض کنید که اول چیزی که
نگاه می‌کنند به در و دیوار آدم است، به فرش آدم
است، به سنگ است به چراغ است به باغچه و...!
این دنبال باغچه است، این دنبال فرش و در و دیوار
و آینه است، این دنبال پرداختن به ظاهر است! حالا
یک آقای هم آنجا نشسته خوب خدا خیرش بدهد،
دو تا کلمه هم ازش می‌شنویم، او می‌گوید شش سال
است من اصلا چشمم بالای را ندیدم از وقتی که آمدم
دارم به شما نگاه می‌کنم، ببینید تفاوت در کجاست؟
همت در کجاست؟ مقصد در کجاست؟ آن یکی
می‌آید پیش امام صادق علیه السلام نگاه می‌کند ببیند
امام صادق علیه السلام چند تا نوکر و کلفت و اینها
در خانه‌اش است، می‌شمارد این یکی، این دو تا، این
سه تا، خوب حالا سه تا بد نیست اگر چهار و پنج تا
شد چطور مثلا فرض کنید که پنج تا اینجا افراد

خدمتکار است؟ نمی‌دانم چی چی است؟ و این حرفها....!

بعضی‌ها می‌آمدند خدمت مرحوم آقا این مطالبی که عرض می‌کنم اینها خوب بالاخره چیزهایی است که خیلی انسان را به مطالب و ظرائف توجه می‌دهد می‌آمدند پیش مرحوم آقا اول می‌پرسیدند این خانه چند متر است؟ آمدی سوالت را بپرسی یا تو بنگاهی داری؟ بنگاه داری اینجا باز می‌کنی و چه می‌کنی! توجه می‌فرمایید؟ یا می‌آمدند فرض کنید می‌گفتند که این گلیم‌ها، حالا طبقه بالا گلیم بود، این گلیم‌ها از کجا گرفته شده؟ گلیم بابا! گلیم عادی معمولی و اینها. یا اینکه اینجا روزهای اعیاد و وفیات و اینها که مجالس شهادت ائمه و اینها هست چند نفر می‌آیند؟ چند نفر می‌روند؟ دنبال این است که چند نفر....! که از شاگردانشان‌ها نه اینکه از آدمهای غریبه! از کسی که آمده پیششان و می‌گوید که آقا ما را راهنمایی کنید، ما را هدایت کنید، فرض کنید که چه کنید! می‌خواهم بگویم همه جور هستند، ما نباید به این و آن نگاه کنیم، همه جور افراد در آنجا می‌آیند،

در پیش بزرگان آنچه را که بنده خودم تجربه کردم و مشاهده کردم آنها می آیند و در حال و هوای دیگری هستند، بایزید می گوید من در این شش سال چشمم به بالا نگاه نکرد از وقتی که شما را دیدم، فقط چشمم به شما افتاد و اصلاً جایی را من ندیدم، حضرت فرمودند خوب حالا دیگر کارت تمام است و برگرد به همان شهر و مردم را در آنجا دستگیری کن که حضرت او را به اتفاق فرزندشان حضرت محمد بن جعفر، الصادق می فرستند در آنجا و زودتر از ایشان آن فرزند امام صادق علیه السلام فوت می کند که الان در بسطام گنبد و بارگاه دارد و بایزید وصیت می کند که او را در درگاه فرزند امام صادق علیه السلام در همان جا قرار بدهند که الان در آنجا افراد رفت و آمد می کنند و زیارت می کنند.

بایزید آنوقت در صحبت هایش دارد که اگر تمام آنچه را که ببینید ما وسعنی ارضی و لا سمائی، نه آسمان و نه زمین من قادر بر این که، آسمانها، آسمان منظور همین آسمان عادی نیست با این ستارگان و کهکشانها و راه نمی دانم شیری و راه دوغی و از همین چیزهایی که درست کردند و

می‌گویند، همین آسمانی که هست شما می‌دانید چه خبر است؟ تا چند سال پیش مدت سال پیش می‌گفتند که فرض کنید که ستاره‌هایی که کشف شده اینها ده دوازده میلیون سال نوری با ما فاصله دارند و امروزه می‌گویند ستاره‌هایی کشف شده که بین سیصد و پنجاه تا چهارصد میلیون سال نوری با ما فاصله دارند! تازه این اول راه است، یعنی چهارصد میلیون! اصلا انسان نمی‌تواند تصور کند برای این، تازه این آسمان هم اگر باشد که این حد ندارد، آسمان مثال درش است، آسمان ملکوت درش است، تمام اینها در این فضا قرار دارد زیرا تمام اینها آثار اسم خالق و موجد و محیی و رازق پروردگار است، یعنی در مرتبه نزول اسماء کلیه است که این آسمانها و زمین در اینجا قرار دارد پس بنابراین ذات پروردگار این بالاتر است از این مقام اسم و مقام وصف و نعوتی که متصف و منعوت به این نعوت و به این اوصاف است، حالا پروردگار می‌فرماید این آسمانها و زمین وسعت من را ندارند خب باید هم همینطور باشد، باید هم همینطور باشد، کوهها،

زمینها، کرات آسمانی، همه اینها نازل از اسماء الهی هستند این ارتباطی با خدا ندارند، خدا کجا اینها کجا! اینها ترشحات ذات پروردگار هستند که به این صورت و کیفیت درآمدند، اینها را می‌خواهم عرض کنم خدمتتان تا ما بدانیم که چه هستیم و که هستیم؟ ارزش خود را بدانیم، و خود را مفت نبازیم، و وقت خود را به مسائل بیهوده صرف نکنیم و بدانیم که ما هم مثل آنها هستیم، آنها زحمت کشیدند همتشان را بالا قرار دادند به مسئله رسیدند به مطلب رسیدند، ولی کسی که نه! بخواهد در همین مسائل عادی و ظاهری و این امور بخواهد فکر خودش را قرار بدهد یا اینکه بخواهد یک مقداری از این مطالب بهره‌مند شود طبعاً سرش بی‌کلاه می‌ماند و نصیبی نخواهد برد، خدا می‌فرماید تمام آسمانهای هفت‌گانه و زمین، قادر بر اینکه مرا تحمل بکنند نیستند، مادون من هستند، پایتتر هستند، قدرت من را ندارند، وقتی که جذب بیاید **لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ**

خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ الْحَشْر، ۲۱

این معنایش همین است دیگر، یا درباره قضیه حضرت موسی وقتی که تجلی آمد، تجلی اسمی بود

یعنی آن اسم مجلی و آن اسم قاهر وقتی که تجلی می‌کند بر یک شیء، اصلاً به طور کلی کوه پراکنده می‌شود و از بین می‌رود و تکه تکه می‌شود و هیچ وجودی از او باقی نمی‌ماند و پودر می‌شود و تمام خصوصیات خودش را از بین می‌برد، تمام عالم در تحت اراده پروردگار قرار دارد.

حالا خدا می‌فرماید اینها نمی‌توانند وسعت تجلی مرا داشته باشند، ولکن قلب بنده من این وسعت را دارد این تحمل را دارد که محل تجلی من باشد، محل تجلی اسم اعظم من باشد، محل و مجلای برای ظهور همه اسماء کلیه من قرار بگیرد که یک ذره از او را اگر به کوه بخواهید بزنید آن کوه منک می‌شود و از بین می‌رود و پودر می‌شود.

حالا شما نگاه کنید همین کلام را بایزید اینطور می‌آید بیان می‌کند که اگر تمام آسمانها و زمین و عرش پروردگار را در قلب بایزید قرار بدهند یک گوشه قلب بایزید هم نمی‌تواند اشغال کند! تمام این آسمانها و زمین با این وسعت و با این عظمت در همه عوالم، خب این دارد همین را می‌گوید دیگر،

همین روایت را دارد این الان به این صورت بیان می‌کند یا فرض بکنید که حافظ می‌فرماید آسمان بار امانت نتوانست کشید، این معنایش همین است، که آسمانها و زمین نتوانستند [و] نمی‌توانند تحمل کنند آن تجلی ذاتی را، آن تجلی اسماء و صفات الهی را بر ذات و قلب خودشان.

حالا آمدند می‌گویند که این روایت معلوم نیست سند داشته باشد، معلوم نیست چه باشد هر چی، آیه قرآن دارد این را می‌گوید آیه قرآن را که ما دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم، این آیه را وقتی که می‌فرماید که **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** الأحزاب، ۷۲

ما این امانت را به آسمانها و زمین را واگذار کردیم، آن سرّ خود را که آن حقیقت ذات ماست آن را ما به آسمانها و زمین ارائه کردیم یعنی به آنها نشان دادیم، فرض بکنید که یک نفر می‌خواهد یک امتحانی بکند می‌خواهد یکی از شاگردهایش را به بقیه نشان بدهد خصوصیاتش را می‌خواهد به بقیه نشان بدهد، افراد را می‌آورد، یک عده از شاگردها

می آورد به خاطر اینکه بگوید کی از شاگردان من
قابلیت دارد برای اینکه بتواند این کار را انجام بدهد؟
استعداد دارد برای اینکه بتواند این را انجام بدهد؟
شاگردها را همه را می آورد، از یک یک آنها سوال
می پرسد، این نمی تواند جواب بدهد، آن نمی تواند
جواب بدهد به اینها عرضه می دارد این نتوانست، آن
نتوانست. یکی جواب می دهد، سوال دوم را جواب
می دهد سوال سوم را جواب می دهد بعد می گوید
این قابلیت دارد بر اینکه به جای من بنشیند و به جای
من بیاید درس بدهد و به جای من این کار را بکند،
این ارضنا الامانة معنایش همین است. خدا به تمام
موجوداتی که در آسمانها و زمین هستند با تمام
خصوصیاتشان یعنی از زمین و افلاک و کرات گرفته
بعد آسمان مثال، آسمان ملکوت تا حتی جبرائیل و
میکائیل و ملائکه مقرب و تمام اینها نتوانستند آن
حقیقت و سرّی که پروردگار می خواهد آن حقیقت
و سرّ را در آنها قرار بدهد تحمل کنند، منفجر
می شوند، همین جبرئیل و عزرائیل منفجر می شوند،
نمی توانند. شما یک بادکنک را بردارید فوت کنید

خب چقدر باد می‌شود؟ اینقدر، اینقدر، بعد چی؟
خب بعد از بین می‌رود. فرض کنید که یک بادکنکی
باشد حالا مقدار مواد پلاستیکی‌اش قویتر باشد
همینطور، بالاخره هر چیز یک حدی دارد و هر
ظرفی یک محدودیت و سعه وجودی دارد برای
تحمل اسماء و صفات الهی.

برای تحمل مقام علمی و قدرت الهی که بتواند
چقدر از آن مقام علمی بی‌انتها، شما خیال می‌کنید
آنچه را که الان فرض کنید که جبرائیل امین از اسم
علیم پروردگار استفاضه می‌کند و در خودش و در
نفس خودش جا می‌دهد به مقدار آن مقداری است
که در نفس اولیاء الهی، آنهایی که به آن مرتبه رسیدند
است؟ هیئات هیئات، جبرائیل امین در مقام
ظهورات خارجی می‌تواند این اسم علیم را در خود
نگه دارد و به واسطه اراده تکوینی در ظروف مختلف
در این عالم قرار بدهد. الان تمام مخترعین عالم
دارند از اسمی که در نفس حضرت جبرائیل هست
استفاده می‌کنند و به اختراع می‌رسند، تمام
مکتشفینی که در عالم هستند همه اینها خودشان هم
نمی‌دانند بدانند یا ندانند آن افاضه اسم علیم در نفس

آنها هست که یک مرتبه بدون اینکه اصلا توجه پیدا کند می بیند مشکل حل شد، این که تا حالا حل نشده بود این که تا حالا گیر کرده بود، این که در این فرمول به بن بست رسیده بود، این که نتوانسته بود از این فرمول بگذرد و به نتیجه برسد، چی شد یک دفعه حل شد؟ این که اصلا نسبت به این مسئله فکر نمی کرد. برای ما هم اتفاق افتاده خیلی از اوقات ها، فرض کنید که در یک مطلبی گیر کردیم یک دفعه می بینیم اصلا بدون اینکه اطلاع داشته باشیم این قضیه برای انسان حل می شود، این از کجا آمد؟ از کجا این مسئله حل شد؟ از کجا این ...؟ این جرقه جرقه ای است که از آنجا می آید و می خورد و مطلب را حل می کند، همه مکتشفین عالم، همه از مجرای اسم علیم که در نفس حضرت جبرائیل هست بهره مند می شود، مخترعین عالم همینطور، علما همینطور، دانشمندان همینطور، تمام افراد، عوام، آنهایی که اطلاع ندارند، حتی مسئله دو دو تا حل کردن چهار تا که یک بچه کلاس اول مدرسه وقتی دارد می رود دو دو تا را پنج تا نمی نویسد چهار تا

می نویسد، از آنجا دارد این قضیه اشراب می شود و از آنجا دارد این مسئله می آید، کلاس سومی همینطور، دبیرستانی اش همینطور، دانشگاهی همینطور، مجتهد همینطور، تمام اینها بر حسب همان میزان خلوصی که دارند بر همان مقدار دارند از این اسم بهره مند می شوند

تا چی؟ تا آن مرتبه ای که ذات انسان از مرتبه اسمی تجاوز کند و بالا برود، دیگر در آن مرتبه علم لا یتناهی پروردگار به آن حقیقت نفس می خورد که دیگر در آنجا حتی جبرئیل جا ندارد که می فرماید: **لو دنوت انملة لحترقن**^۱، اگر یک بند انگشت من بالاتر بیایم من **لحترقن** آتش می گیرم، آتش گرفتن یعنی دیگر آن قدرت وجودی من توان برای این محیط علمی را ندارد، این محیط قدرت را دیگر ندارد، اگر زین نمد ذره ای برپرم فروغ تجلی بسوزد پرم، یک ذره اگر بیایم بالاتر آن فروغ تجلی برایم ...، یعنی جبرائیل امین هم اینجا شما می بینید بار زمین گذاشت، یعنی آنی که تمام موجودات عالم، همه را دارد از نقطه نظر علمی اشراب می کند آن

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۹.

می بینید در اینجا بار زمین گذاشت و همینطور مسئله
برمی گردد به سایر ملائکه مقرب،

مرحوم آقا می فرمودند که سالک باید به جایی
برسد که حتی ملائکه نمی توانند به آنجا برسند، این
باید به آنجا برسد، همت را باید آنجا قرار بدهد،
همت را باید در یک همچین موقعیتی قرار بدهد،
وقتی که خداوند می فرماید که **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ**

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، اینجا معنای این آیه
روشن می شود **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا**، ملائکه

گفتند خدایا سرت درد گرفته برای اینکه می خواهی
خلاصه در زمین آشوب به پا کنی؟ من یفسد فیها،

فساد کند فتنه بکند چی کار بکند، خب ملائکه فقط
لابد ماها را دیدند و این اوضاع و حق هم دارند

بگویند که اینها کاری [می کنند] که دست شیطان
[را] هم از پشت می بندند، در کلک و دروغ و

حقه بازی و تقلب، اینها دیگر دست شیطان هم از
پشت می بندند! خب حق هم دارند اما خدا می گوید

که **قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** البقرة، ۳۰، یک چیزی
است من می دانم که شما تابحال بهش نرسیدید، انی

اعلم ما لا تعلمون، خب ملائکه می دانند، ملائکه

اطلاع بر غیب دارند، ملائکه اطلاع بر آینده دارند
می‌دانند این انسانی که خدا می‌خواهد درست کند
شکلش چیست، چند سانت است، قدش چقدر
است، میزان اطلاعاتش چقدر است، میزان قابلیت و
استعدادش چقدر است، همه اینها را ملائکه می‌دانند
خب تا این مقدار حق با ملائکه است، آدم در این دنیا
می‌آید تا وقتی که بچه است با همدیگر رفیق هستند
وقتی که بزرگ می‌شود تازه اول گرفتاری شروع
می‌شود، این می‌گوید من آن می‌گویم من، این
می‌گوید مال من آن می‌گوید [مال] من، آن می‌گوید
ریاست من آن می‌گوید ریاست من، این می‌گوید این
آمد در حوزه ریاست و اقتدار من دخالت کرد آن
می‌گوید فرض کنید که آمد در آنجا آن حرف را به
او زد به او ارتباط نداشت، شروع شد دیگر، شروع
شد، بابا دو دقیقه بشین سر جاییت، حالا آمد آن کار
را کرد، کرد که کرد دیگر اینی که در حوزه من
دخالت کرد! آن یکی در می‌آید می‌گوید نمی‌دانم
آمد آن کار را بدون اجازه من کرد، آن یکی در می‌آید
می‌گوید که بدون چیز من رفته تلفن کرده آن یکی
می‌آید می‌گوید که! اینها همه برای چیه؟ اینها

همانهایی است که ملائکه به خدا اعتراض کردند در این محدوده ملائکه همه را می بینند.

ریاست بازی های ما را می بینند، دروغ هایی را که ما می گوئیم همه را دیدند یعنی قبل از اینکه خدا آدم را خلق بکند همان ملائکه دیدند یک آدمی همین امروز که روز پنجشنبه ساعت فرض کنید که یازده، چند دقیقه به یازده، اینجا می آید و فرض کنید که در آنجا دارد راه می رود این دروغ را می گوید، این کلک را می زند، این تهمت را دارد می زند، این غیبت را دارد می کند این نامی را دارد می کند، این سخن چینی، تمام این کارهایی که ما می کنیم قبل از خلقت آدم که هفت هشت هزار سال پیش اینطوری که نقل می کنند همه اینها را دیدند، تمام حقه بازی های ماها را، همه را دیدند، تمام دروغ هایی که ما به همدیگر می گوئیم همه را دیدند خب حق دارند بگویند این چه آدمی است برداشتی خلق کردی که دست شیطان را از پشت بسته! ما تا حالا خیال می کردیم شیطان نمی دانم فلان و چی چی و این حرفها، خب اتجعل فیها من یفسد فیها، آیا داری

در این زمین افرادی را خلق می‌کنی که اینها فساد کنند؟ بیایند دروغ بگویند؟ بیایند تهمت بزنند؟ بیایند قلب کنند؟ بیایند رشوه بدهند؟ رشوه بگیرند؟ تمام عالم را به هم بریزند؟ خب دارند می‌بینند، ملائکه که از پیش خودشان نمی‌آیند حرف بزنند، رجماً بالغیب که نمی‌آیند یک حرف را بزنند، می‌بینند، با احساس وجودی خود و با آن علم وجودی و علم حضوری خود کارهایی را که ماها الان داریم انجام می‌دهیم، همین‌ها را دیدند و به خدا اعتراض کردند این چه آدمی است خلق کردی؟ خب تا این مقدارش درست [است] حالا می‌آیند چیزهای دیگر ما را هم می‌بینند، کار خیر ما را می‌بینند، کمک به فقیر را می‌بینند، دستگیری از یتیم را می‌بینند، اینها کارهای خوب را می‌بینند، نماز خواندنمان را می‌بینند، روزه گرفتنمان را می‌بینند، اطعام فقرا را می‌بینند، کارهای خوب است، اینها هم کارهای ممدوح است در قبال آن طرف، اینها را هم می‌بینند خب روی هم رفته کم و زیاد می‌کند نگاه می‌کنند می‌بینند که اکثرهم لا یعقلون، اکثرهم لا یشعرون، در آیه قرآن هم داریم، اکثر این مردم

خلاف هستند اکثر این مردم فهم و شعور و بصیرت ندارند، اکثر این مردم به دنبال حق نیستند، اکثر این مردم دنبال دنیا هستند، دنبال دنیا منتهی دنیا خب به شیوه‌های مختلف خودش، به روشهای مختلف خودش به صورتهای مختلف خودش اینها هستند، به خدا می‌گویند که خب این چه وضعی است؟ این چه مسئله‌ای است؟ این چه داستانی است که تو داری این همه به ما منت می‌گذاری، آن تاجی که باید بر سر ما بگذاری بر سر این انسانها می‌گذاری و داری بر ما منت می‌گذاری و فخر می‌فروشی که **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** من دارم جانشین قرار می‌دهم، می‌گویند خدایا تو که مظهر علم و عدل و داد هستی، پس اینهایی که داری درست می‌کنی اینها که همه ظالم هستند، تو مظهر رافت و عطوفت هستی، اینها به قساوت و شقاوت به جایی می‌رسند که گرگ بیابان انجام نمی‌دهد، تو مظهر وحدت و انس و لطف هستی اینها از نقطه نظر نفسانیات و انانیات به جایی می‌رسند که اصلاً قابل تصور نیست کاری که اینها انجام می‌دهند.

خدا می گوید همه اینها را من می دانم اما کی می تواند قابلیت برای جانشینی من را داشته باشد؟ جانشین من چه کسانی هستند؟ جانشین من کسی است که بتواند همان خصوصیات و اوصاف و مرتبه ای را که من واجد آن مرتبه هستم در یک مرتبه نازله، تمام آنها را بتواند واجد باشد، توی جبرائیل فقط در مقام اسم علیم، تو در این موقعیت قرار گرفتی و ظهور پیدا کردی، میکائیل در مقام اسم محیی من، این تجلی پیدا کرده و ظهور پیدا کرده، عزرائیل در مقام اسم ممیت، این حالت را پیدا کرده، من یک فردی را، یک انسانی را، یک موجودی را خلق می کنم که این موجود تمام اسماء من را علاوه بر اینکه واجد است علاوه بر آن خود ذات مرا هم که تمام این اسماء از او نشئت گرفتند، این واجد است، اینجاست که خدا می فرماید به ملائکه، انی اعلم ما لا تعلمون، این را دیگر شما نمی دانید، شما در مقام اسم هستید مرتبه و افق وجودی شما در مقام اسم است و من بشری را می خواهم خلق کنم که در مقام ذات باشد، این است که انسان اگر بخواهد به مرتبه ذات برسد آن وسعت و آن قابلیت برای همنشینی و

جلوس و مصاحبتِ پروردگار را این واجد است، لذا نه جبرائیل، نه اسماء کلیه، نه عالم عقول، نه عالم انوار، ارواح، ملائکه، همینطور بیایم پایین تر اینها هیچ کدام قابلیت برای این سعه را ندارند، قابلیت برای این وسعت را ندارند فقط قابلیت انحصار به انسان دارد آن هم انسانی که در تحت تربیت باشد، و خودش را بخواهد به آنجا برساند.

لذا همیشه مرحوم آقا این را می فرمودند، این را تذکر می دادند، همت را همیشه بالا قرار بدهید، همت و نظر و مقصد را بالا قرار بدهید، منظورتان از حرکت در راه خدا فقط یک نورانیت نباشد که یک نورانیتی پیدا بکنید، خب بعد از این نورانیت چه؟ این نورانیت خیلی خوب است اما این نورانیت، نورانیتی باید باشد که عمق داشته باشد، انسان ممکن است به واسطه بعضی از کارها هم یک نورانیتی پیدا بکند، هستند افرادی که ترک حیوانی می کنند و سیمایشان سیمای نورانی می شود، کدورت ندارند ولی عمق ندارند و به واسطه بعضی از مسائل ممکن است دچار حتی انحراف هم بشوند، برای رسیدن

اطلاع بر یک غیب، برای این وارد این مسیر نشوید، چون این مهم نیست ممکن است یک شخصی که حتی مسلمان نباشد اطلاع بر غیب داشته [باشد]، بنده خودم با بعضی از افراد ملاقات کردم، از این گروه‌ها و مرتاض‌ها و اینها، که اینها اطلاع داشتند و بر غیب هم اطلاع داشتند از حالات نفس هم خبر می‌دادند اما در ظلمت بودند، در کدورت بودند، آن اطلاعشان اطلاع بر نفس بود که آن نفس در عالم برزخ هست و بالاتر از آن نمی‌توانستند اطلاع بدهند.

چطور اینکه فرض کنید که یک شخصی خواب می‌بیند حالا خوابی که می‌بیند لازم نیست حتما مسلمان باشد، ممکن است یک کافر هم خواب ببیند و خوابش هم درست باشد، این اطلاع، یا همانطوری که برای دیدن اشیاء ظاهری انسان نیاز به چشم دارد و به هر اندازه این بینایی چشم قویتر باشد به همان اندازه، آن افق دید بیشتر است حالا چه کافر باشد چه مسلمان باشد، چه مومن باشد، چه غیرمومن باشد، این به این دید مربوط می‌شود، همینطور آنچه را که در عالم مثال و در عالم برزخ ممکن است برای افراد روشن بشود ارتباطی با آن دید و عمق و نورانیت

ندارد.

این نکته را برای این خدمت رفقا عرض کردم که بدانند ملاک برای سلوک و راه خدا صدق است، صدق و صفای باطن و نیت. ملاک است، رسیدن به بعضی از این مسائل حتی با غیر صدق هم برای انسان حاصل می‌شود، این نیست که حتما فقط منحصر باشد، البته در همین حد نه بیشتر، بالاتر از این نه، آن هم به طور ناقص برای افراد حاصل می‌شود.

نقل می‌کنند همان روزی که مرحوم آقا، عصری آن کسالت را پیدا کردند که همان ناراحتی آئورت بود و بعد شب به بیمارستان منتقل شدند و فردا هم به رحمت خدا رفتند، یک نفر از آقایان در مشهد که اهل بعضی از همین جداول و این کارهای غیرعادی و امثال ذلک هست که الان هم در قید حیات است، صبح آمده بود در کنار منزل آقا و به ایشان زنگ زده بود و شخصی که آمده بود گفته بود که من یک کار واجبی با ایشان دارم که همین الان باید این مطلب را به ایشان عرض کنم، مرحوم آقا به آن شخص گفته

بودند برو بهش بگو آنی را که تو می دانی ما هم می دانیم خدا حافظ شما، نیازی به گفتن نیست، خب ببینید! این الان با یک مسائلی آمده، رمل و اسطرلاب انداخته و نمی دانم چه کار کرده و از این کارهایی که می کنند تازه به یک مطلبی رسیده و حالا خیال می کند به ایشان خبر بدهند، این ولی خدا نه نیازی به جفر و رمل و این چیزهای دیگر و امثال ذلک دارد و حتی بالاتر از این، خودش دارد این کار را برای خودش پیش می آورد! این را دیگر چه کار می کنی؟ خودش دارد این مسئله ای که می خواهد اتفاق بیفتد پیش می آورد] حالا این دیگر یک مطلب دیگر است خیلی مطلب [دقیقی است]، اگر رفقا آن صحبت های حقیر را [دیده باشند] در کجا بود؟ در احوالات مرحوم حداد، اگر آنجا توجه کنند من یک مقداری توضیح راجع به این قضیه دادم که چطور در روز عاشورا خود سید الشهداء دارد این مسائل را به وجود می آورد، داستان حضرت علی اصغر را که بنده توضیح می دهم در آنجا اگر شنیده باشید که چطور این قضیه باید اتفاق بیفتد و اصلا خود وجود آن حضرت، خودش پایین آورنده مشیت و تقدیر

خداست! امام حسین علیه السلام در روز عاشورا اگر
نمی خواست عاشورا اتفاق می افتاد؟

تمام ملائکه آمدند به یک لحظه این لشگر همه را
پودر کنند، حضرت فرمودند برای چی؟ برای چی
می خواهید؟ ما راضی هستیم به آنچه که خدا برای ما
تقدیر می کند، اجنه آمدند، یابن رسول الله یک اراده
کن ما همه را مثل پنبه در هوا [معلق می کنیم]
حضرت فرمودند نیازی به شما نداریم، بخواهیم
نمی کنیم یک اراده می کنیم اصلا تیر از جای خودش
تکان نمی خورد شمشیر از غلاف خود یک سانت
بیرون نمی آید، نمی دانم فرض کنید که اسب پا از پا
حرکت نمی کند چی دارید می گوید؟ من خودم
آمدم، خودم با دست خودم آمدم، خودم آمدم در
اینجا و خودم دارم یک به یک آن ...، چون امام
واسطه است دیگر، یعنی وقتی که اراده پروردگار
می آید برای تحقق یک همچین داستانی، برای تحقق
یک همچین قضیه‌ای، در این عالم آن نفسی که آن
تقدیر را می گیرد، مثل فرض کنید که یک شخصی
یک نامه‌ای برای شما می نویسد شما نماینده یک نفر

هستید، وکیلش هستید نماینده‌اش هستید هر چی هستید، یک نامه برای شما می‌نویسد آقای فلان فردا که می‌خواهی از منزلت بیرون بیایی یک، این کار را باید انجام بدهی فلان پول را آنجا بدهی، فلان معامله را بکنی فلان مسئله را انجام ندهی، یک به یک شرح حال خصوصیتی که باید آن روز انجام شود در نامه به شما می‌دهند، شما نامه را نگاه می‌کنید از منزل که می‌آید بیرون یک به یک بهش عمل می‌کنید، یک دو سه چهار تا شب که می‌شود نامه تمام.

امروز به این قضیه ما جامه عمل پوشاندیم، نفس امام علیه السلام، الان نفس امام زمان علیه السلام در میان ما و در هر زمانی نفس خود آن امام علیه السلام، در زمان امام جواد علیه السلام امام جواد، در زمان امام سجاد امام سجاد، هر کدام، در زمان هر امام آن نفسی که نازل می‌کند و پایین می‌آورد اراده و مشیت خدا را و جاری می‌کند خود این امام است.

حالا البته منافاتی با اختیار افراد ندارد، با اختیار آن اشقیاء ندارد، با کارهایی که آنها می‌کنند ندارد. اما می‌تواند جلوی تیر حرمله را بگیرد یا نه؟ حرمله می‌خواهد تیر بزند همان تیر می‌ایستد، می‌تواند یا

نه؟ اگر نتواند امام نیست، اگر می تواند چرا نمی کند؟
پس می خواهد، می خواهد این اراده خدا در اینجا
تحقق پیدا کند و شیرینی داستان کربلا این است، آنی
که آقای حداد می فرمایند باید بر این داستان کربلا به
دیده عبرت نگاه کرد نه اینکه فقط در سر زد، باید
نگاه کرد که چه اسراری در این داستان کربلا وجود
دارد و چه اراده‌هایی پشت این قضیه است؟ و چه
مسائل و رموزی در اینجا قرار دارد؟ یک خرده فکر
کنیم خیلی مسئله عوض می شود، خیلی حال ما تغییر
پیدا می کند، و خیلی مسائل برای ما صورت دیگری
می گیرد، صورت عمق پیدا می کند، فهم بالا می رود
عقل بالا می رود، تا اینکه بزنیم در سرمان حسین را
کشتند! خب بالاخره این هم فرض کنید که یک
روشی است که بعضی‌ها این را نمی پسندند دیگر و
می خواهند به همین ظاهر بمانند، می خواهند در
همین ظاهر بمانند، نمی خواهند بالاتر بیایند،
نمی خواهند آن افق فهم و ادراک خودشان را بالاتر
ببرند و لذا ایراد و اشکال می گیرند که این مطالب
چیست که بزرگان در کتبشان نوشتند و این مسائل را

در آنجا مطرح کردند؟

حالا این شخص ولی خدا نمی تواند به او بگوید،
به او فقط این مقدارش را می گوید که من می دانم
نیازی به تذکر نیست، و به آن پیغام می دهد اما
بالا ترش این است که اصلا من دارم خودم این جریان
را به وجود می آورم، خودم دارم می روم، خودم دارم
با دست خودم این عمل را در خارج [محقق]
می کنم، چرا؟ چون بالاتر از مرتبه حضرت عزرائیل
رسیده، آن برای گرفتن جان است ولی برای ولی خدا
می آید اجازه می گیرد، بگیرم یا نگیرم؟ ببینید چقدر
فرق است، بگیرم یا نگیرم؟ اجازه می دهی بگیرم،
اجازه نمی دهی نمی گیرم، می گوید نه! بگیر. تو یک
واسطه هستی. پس این دارد با دست خودش این کار
را انجام می دهد، با اراده خودش دارد الان این مسئله
را در اینجا محقق می کند،

بنابراین این مطلب بسیار مطلب مهمی است که
ما باید بدانیم آمدن فقط ملاک نیست، چگونه آمدن
ملاک است، روش آمدن ملاک است، روش تسلیم
ملاک است، در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه
خیلی ها بودند ما می رفتیم به ایشان می گفتیم که آقا

فلان شخص خیلی طلب دارد! فلان می‌کند، می‌گفتند خب روز فرض کنید که عید بگو بیاید آنجا من [او را بینم] وقتی می‌آمدیم می‌گفتند که این خیلی کار دارد، یا اینکه فرض کنید شما خیلی ترتیب اثر ندهند.

یک نفر آمده بود و خیلی هم اصرار می‌کرد، هنوز هم هست، خیلی اصرار می‌کرد، من رفتم یک مرتبه به مرحوم آقا گفتم، ایشان هیچ چیز نگفتند، باز دوباره یکی از آقایان قم آمد واسطه شد آقا ایشان خیلی اصرار می‌کند من آمدم ایشان گفتند که بدون اینکه اصلاً نگاه بکنند این شخص خیلی کار دارد ولی در عین حال خب شما باهاش صحبت کن و ما آمدیم خب با این صحبت کردیم و اول خیلی آقا لطف کردید! شما بر سر منت گذاشتید، شما چه کردید! خب به این که نیست، تو که داری این حرف را می‌زنی تا چقدر پای کار ایستادی؟ تو که این حرف را داری می‌زنی تا چقدر آمادگی داری؟ امروز که تو می‌آیی اینجا، فردا بهت اولین دستور داده می‌شود، آیا آن دستور مطابق با نفست هست یا

نیست؟ اگر نیست چه عکس العملی نشان می‌دهی؟
تو همینطور راحت خیال می‌کنی آمدند قبول کردند
و تمام شد، یک به یک هر روز دستور و امریه پشت
امریه می‌آید، آماده کردی خودت را یا آماده نکردی؟
خب نکردی خب نیا، راحت باش، کسی کاری به
کارت ندارد، نمازت را بخوان، روزهات را بگیر،
مجالس روزه و عید هم شرکت بکن و بالاخره آن
طرف هم انشالله خدا ارحم الراحمین است و از
گناهان می‌گذرد، کسی که می‌آید در اینجا دل شیر را
باید در اینجا گرو بگذارد، تو می‌آیی اصرار می‌کنی
هی فلان، یک مدت از این قضیه گذشت.

خب این وابسته به بعضی از جاهایی بود،
موسساتی بود چی چی بود، آمدم بهش گفتم، در
صحبت‌ها یک دفعه آمد گفت که امام اینطور
فرمودند! گفتم که امام؟ کدام امام؟ گفت فرض کنید
که چی، گفتم ما دوازده تا امام بیشتر نداریم! یک
دفعه جا خورد! گفت مگر ائمه جمعه...؟ گفتم امام
جمعه یک چیز است، ائمة الکفر یک چیز است، ولی
امام به عنوان امام در فرهنگ شیعه مربوط به دوازده
امام است، و نظر مرحوم آقا خب نظر بنده هم همین

است الان هم همین است امام گفتن بر غیر از دوازده
معصوم جایز نیست، بر چهارده معصوم هم امام
می‌شود گفت یعنی رسول خدا هم پیامبر بود و هم
امام بود، فاطمه زهرا سلام الله علیها هم امام بود، و
دوازده امام، همه اینها امام بودند منتهی الان در
اصطلاح شیعه و در عرف شیعه خب به دوازده امام
اطلاق می‌شود و نباید به کس دیگر گفت گفتم که
آقا اشکال می‌کنند، هی آمد اینور کرد آنور کرد گفت
حالا اگر بگوییم امام امت، اگر بگوییم امام شیعه، اگر
بگوییم امام هی فلان، گفتم عموجان یا بگو بلند شو
برو یا نگو، اینقدر چونه نزن، آن روزی که بهت گفتم
نیا برای همین بود، می‌گویند نگو نگو تمام شد دیگر،
برای چی داری اینقدر حرف می‌زنی؟ گفت چشم و
فلان و این حرفها، ولی آن چشم چشم ظاهری بود،
نتیجه‌اش چی شد؟ نتیجه‌اش این شد که الان همین
آقا به یک مسائلی افتاده، همانی که فرمودند، که
حیف می‌آید انسان اصلا به قیافه این نگاه کند و به
چه مسائلی افتاده و به چه خصوصیات و قضایایی
خودش را درگیر کرده و چه قدر راه انحراف پیش

رفته، حیف از آن سالهایی که برای یک همچنین
افرادی فرصت و وقت و اینها بود، الان من می‌فهمم
آن زمان که مرحوم آقا فرمودند خیلی کار دارد، این
برای این است. تو که داری الان می‌آیی خدمت یک
ولی خدا می‌رسی، ولی همت خودت را در آن حد
قرار ندادی خوب مگر بیکاری؟ خوب بلند شو پیش
یکی برو، امام جماعت فلان مسجد هم هست آدم
خوب هم هست برو پشت سرش نماز بخوان، برو
فرض کنید که به منبرها و خطابه‌هایش و این حرفها
هم توجه کن، برو کارهایی که می‌گوید
نصیحت‌هایی هم که می‌کند جامه عمل بپوشان،
دیگر چرا می‌خواهی وقت یک ولی خدا را بگیری؟
تو که آن عرضه را نداری تو که آن همت را نداری،
خب همت اینقدر است خوب برو پیش آدمی که
همین اینقدر را بتواند تامین کند، همین اینقدر را
بتواند انجام دهد، پس چرا باید.....؟ اگر تو پیش او
می‌آیی پی باید قدم به قدم آن هم بیایی، آن مقدار هم
باید بیایی، منتهی اول معلوم نیست، اول وقتی که
افراد می‌آیند خیلی شور دارند، فلان دارند خدا
خیرتان بدهد آمدیم دیگر در اینجا گارانتی شدیم،

تضمین به ما دادند، دیگر چه شدیم، دیگر از این چرت و پرتها و از این مطالبی که خب فقط یک مشت لق لقه لسان است و هیچ واقعیتی هم پشت او واقع نیست و قرار ندارد.

یک سال گذشت دو سال گذشت، کم کم یک خرده، خب نیست افق پایین است نمی تواند بیاید بالا، در همان سطح می ماند، در همان وضعیت قرار می گیرد، آن هیمنه و جلال و جبروت استاد و یک ولی خدا آن را در همان حد قرار می دهد، مکنونات خودش را نمی تواند بریزد بیرون، آنچه را که در دل دارد نمی تواند آنها را اظهار کند، همین که یک موقعیت پیش می آید ولی خدا سرش را زمین می گذارد موقعیت تغییر پیدا می کند یک دفعه می بینیم شروع شد، حرفها شروع شد، مسائلی که تابحال نبود شروع شد، طعنه زدن ها شروع شد، من در بعد از فوت مرحوم آقا شب دوم یا شب سوم بود همان افرادی که من نسبت به طرز تفکر آنها واقعا خون به دل می شدم در زمان مرحوم آقا که اینها چطور دارند می آیند این مطالب را در مسائل

خصوصی عمل می کنند و انجام می دهند، سه شب گذشته بود از فوت مرحوم آقا، من دیدم یک عده را دور خودش جمع کرده برای سیر و سلوکمان بلند شویم برویم پیش حاج اسماعیل دولابی! ا! ا! آخرای احمق جان این پانزده سال و هفده سال و بیست سالی که پیش این بزرگ بودی در آن کله گچ تو که حیف است اسم فرض کنید که...! چی رفته؟ بلند شویم برویم فرض کنید که آنجا، آخه سراغ کسی می روی اقلا [سراغ] یکی برو که راهش یک خرده [نزدیک باشد نه اینکه اصلاً] در دو نقطه مقابل قرار دارند! اینها چقدر فهمیدند؟ اینها کسانی بودند که جلسه های مرحوم آقا می آمدند. این را برای این خدمتتان می گویم که تعجب نکنید وقتی می بینید یک تغییر و تحولاتی دارد پیدا می شود، تعجب نکنید، این در همان زمان هم بوده، الان رو می شود. وقتی که یک بزرگی از دنیا برود معلوم می شود این در چه حدی بوده، این همان مغز گچ و آجری که در همان زمان پدر ما داشته، همان یک پوششی رویش آمده این صبر کرده در یک بستر مناسب، سرش را انداخته پایین، اینها شروع کرده بهتر است برویم پیش فلانی،

خب این آقا وقتی با حجمه ما برخورد کرد، خب برویم پیش فلان آقا شیخی که در قم است! برویم پیش او، عجب! ای داد بیداد!

بابا بشین سرجایت، تو مگر این ملاک‌ها را از یک همچین بزرگی در این مدت نگرفتی؟ این مناطها را در یک همچین مسائلی نگرفتی؟ مگر او نگفت که باید چه باشد چه باشد. من در این جلد دوم اسرار ملکوت که ملاک‌های برای ولی خدا را شمردم که بعضی‌ها خیلی تعجب کردند و جای تعجب نیست، تازه من همه مطلب را نگفته بودم. در آنجا گفتم که ولی خدا چه خصوصیات باید داشته باشد، چه مسائلی را باید داشته باشد، آخر ما الاغ و یابو نیستیم که هر کسی طناب گردن ما انداخت ما را به دنبال خودش بکشد. مرحوم آقا که اول منبر در اینجا عرض کردم، گفتند من رفتم قم برای اینکه بروم فهم پیدا کنم، نه اینکه بروم فرض کنید که هر کی هر چی استاد بالای حوزه تدریس گفت سرم را هی تکان بدهم و بیایم، نه! خودم فهم پیدا کنم، خودم عقل پیدا کنم خودم بینش پیدا کنم، به همین

دلیل هم خیلی‌ها با ایشان مخالف شدند، چون دیدند عقل آقای آقا سید محمد حسین با عقل آنها نمی‌خواند، فهم آقای آقا سید محمد حسین با فهم آنها در یک سطح قرار ندارد، شعور آقای آقا سید محمد حسین، درک آقای آقا سید محمد حسین، کارهایی که ایشان انجام می‌دهد با آنها در یک سطح نیست، آنها می‌خواهند دنیایشان آباد باشد، بگویند و بخرند و همه کارها را انجام بدهند و ریاسات و آن بالا و آن پایین و دور و بر را داشته باشیم حالا به هر جوری هم شد شد، مصالح هم هر جوری در نظر گرفتیم عیبی ندارد، یک دروغ هم بگوییم اشکال ندارد، باشیم عیبی ندارد بگذار این دروغ را هم بگوییم ما را نگه دارد، باشیم این خلاف هم انجام بدهیم عیبی ندارد، باشیم آن کاری که مخالف با شرع حتی هست انجام بدهیم همین قدر باشیم، همین قدر موقعیتمان محفوظ باشد همین قدر بتوانیم به آن مصالح خود و به آن نفسانیات خودمان بتوانیم برسیم، ولی آقای آقا سید محمد حسین که وارد نجف می‌شود می‌گوید نه! اینجا غلط است، آنجا غلط است، باید از این کار دست برداشت، باید این

کار را کنار گذاشت، باید در اینجا راست گفت، باید در آنجا حق را گفت، جور در نمی آید، حالا که جور در نمی آید آقای آقا سید محمد حسین می شود صوفی، آقای آقا سید محمد حسین می شود درویش، آقای آقا سید محمد حسین می شود وحدت و جودی، اینها چیه؟

پدر ما می گفتند که مگر من مثل این درویشان طبرزین روی دوشم می گذاشتم که اینها به ما می گفتند درویش؟ ما هم یک طلبه ای بودیم مثل طلبه های دیگر، در نجف ما را با انگشت به همدیگر نشان می دادند، در میان تمام طلبه های نجف من طلبه اول بودم، هیچ استادی در درس، از عهده سوالات و پاسخ [اشکالات] من بر نمی آمد، کجا من درویش بودم؟ کجا من صوفی بودم؟ فقط ایشان به من فرمودند علت اختلاف آقایان با من این بود که من زیر بلیط آنها نمی رفتم، می گفتم من برای خودم یک کسی هستم، من برای خودم می خواهم فهم داشته باشم، من برای خودم می خواهم عقل داشته باشم، اینها خیلی مسائل مهم [ی] است، ببینید گرفتاری که

الان برای خیلی‌ها پیش آمده به خاطر اینکه عقلشان را دادند دست یابو! گرفتاری که برای خیلی از افراد پیش می‌آید برای این است که آن شخصی که می‌آید برایشان حرف بزند خودش به اندازه یک کله گنجشک هم خودش نمی‌فهمد، آنوقت دارد دینش را دست او می‌دهد، از او ذکر دارد می‌گیرد، دارد از آن ورد می‌گیرد، هر چی که او می‌دهد مثل لوح محفوظ قبول می‌کند، خودش نمی‌خواهد بفهمد که آیا این خلاف است یا نه.

در زمان مرحوم آقا من یک حرف شنیدم از یک نفر که ایشان در یک قضیه برخلاف تعهدی که کرده بودند عمل کردند، من پسر آقا نیامدم [بگویم] تو غلط می‌کنی! اشتباه می‌کنی! پدر من کجا این حرف را می‌زند؟ من پسر ایشان گفتم، من باید بروم تحقیق کنم، من پسر ایشان نزدم، در دهنش، سبش نکردم، لعش نکردم، گفتم بروم [تحقیق کنم]. آمدم مشهد، قم بودم. گفتم که آقا جان یک همچین حرفی من شنیدم این چیه؟ ایشان فرمودند نخیر این حرف صحت ندارد و اصل قضیه این است و خب من چون اعتماد داشتم، من به صداقت ایشان اعتماد دارم،

ایشان می‌توانستند بگویند نه! حرف نزن برو سر
جایت بشین فضولی به تو نیامده، خب می‌توانستند
این را [بگویند] ولی گفتند نه! مسئله این بوده و این
بوده و من این کار را کردم، بعد رفتم به آن شخص
گفتم من رفتم از ایشان تحقیق کردم آدمم [، مطلب]
این [است]، خب یک همچین آدمی که حتی نسبت
به پدرش هم باید ببیند حق بوده یا نبوده، نمی‌تواند
دیگر زیر بار کسی دیگر برود، آن نمی‌تواند هر کسی
هر چی گفت گوش بدهد، او نمی‌تواند وقتی بهش
می‌گویند سرت را بینداز پایین حرف نزن بگوید
چشم، من به پدر خودم اعتراض می‌کردم حالا بیایم
به تو فرض بکنید چیز کنم؟ توجه می‌کنید؟

مرحوم آقا می‌فرمودند سالک باید این باشد، نباید
عقلش را به دست یک فردی که خودش محتاج به
دستگیری است و سرتاپایش در انانیت و گرفتاری و
مسائل و مشکلات خودش هست بسپارد، سالک
نباید هر چه را که می‌شنود بگوید چشم، سالک نباید
وقتی یک اخم بهش می‌شود حالا هر کسی
می‌خواهد باشد سرش را بیندازد پایین! نه من

می ترسم این را بگویم، نه من می ترسم آقا...!
می گویم شما این را شنیدی یا نشنیدی؟ می گوید بله،
می گویم خب برو اعتراض کن، آقا اگر اعتراض
بکنیم دیگر با ما قطع رابطه می کنند! خب بکنند، قطع
رابطه می کنند که بکنند، پس تو آدمی یا یابو هستی؟
تو را اسمت را انسان باید بگذارند یا الاغ باید
بگذارند؟ خب حالا الاغ را به طویله می بندند تو را
برمی دارند در فلان کلاس می برند، حالا در کلاس
رفتن طرف انسان می شود؟ نه همان یابو است رفته
سر درس نشسته، همان الاغ است رفته روی صندلی
نشسته، این را باید به طویله ببندند آوردند سر
کلاس، تفاوتی نمی کند. حرف در نظر ایراد می آید
اشکال بگیرید، به نظرت اشکال پیدا می شود باید
بپرسی، فقط یک نفر فقط یک نفر آن هم امام زمان ما
عجل الله تعالی فرجه الشریف، آنجا فضولی
موقوف، حرف در آنجا نباید زد، آنجا عقل ما
نمی رسد، آنجا افق فهم ما نمی رسد، آنجا مشاعر ما
در آن سبک قرار ندارد وگرنه غیر از آن هر که
می خواهد باشد، در سالهای قبل، خیلی سالهای قبل،
بیست سال قبل، سی سال قبل، امثال ذلک چی بود

قضایا؟ تا یکی حرف می‌زدیم نه آقا حرف نزن! نه نمی‌شود، مگر می‌شود فلانی نفهمد؟ مگر می‌شود فلانی...؟ فلانی یک جاهایی دست دارد، یک افق‌هایی دست دارد، یک چیزهایی را می‌بیند، یک مطالبی را می‌بیند ما نمی‌بینیم، ا! عجب! پس چی شد؟ پس چی شد که بله! مجبور شدیم یک چیزهایی بخوریم؟ ها؟ چی شد؟ پس آن جامزهرها چی بود؟ یک افق‌هایی! یک چیزهایی! نه! اصلا نمی‌شود، اصلا نمی‌شود حرف زد! اصلا! همین حرفها همیشه هست، همیشه بوده. همان زمان، مرحوم پدر ما چه پیام‌ها فرستادند که آقا مطلب تمام شد، همان زمان، گوش ندادند، تا کار به آنجا رسید. در مسائلی که برای انسان پیدا میشود خدا انسان را آزاد قرار داده و باید انسان سوال کند، از بنده هم باید سوال بکند، فرق نمی‌کند، آقا فلان کار شما اشتباه است، یکی از رفقا آمده بود گفته بود آقا شما حق اعتراض به کسی نمی‌دهید، گفتم بنده نمی‌دهم؟ تعجب می‌کنم، البته ممکن است خودم از نفس خودم اطلاع نداشته باشم، گفت حالتان جوری

است که اجازه نمی‌دهید کسی بهت اعتراض کند!
گفتم واللّه من خودم را در آینه می‌بینم بعید می‌دانم
یک همچین آدم عبوس قمطریری باشم که چیز
است، بعد سوال کردم گفتم شما همین الان دارید به
من اعتراض می‌کنید یا نمی‌کنید؟ همین الان، الان،
الساعه!

گفتم خب چی شد؟ کتکتان زدم؟ همین الان
داری به من اعتراض می‌کنی، شاهد حاضر، می‌گویی
شما این عیب را داری، شما این نقص را داری، نقطه
ضعف شما این است که اجازه نمی‌دهی کسی بهت
اعتراض کند، اجازه نمی‌دهی کسی ازت انتقاد کند،
اجازه نمی‌دهی فرض کنید که یک جوری مسئله را
چیز، گفتم همین الان داری به من اعتراض می‌کنی،
خب این چیه؟ همین الان داری اعتراض می‌کنی، یا
این اعتراض نیست؟ این اسمش تحسین است یا
اسمش تنقید است انتقاد است؟ بسیار خب گفتم الان
به من اعتراض می‌کنی حالا من ازت سوال می‌کنم
بسیار خب، چه موردی تابحال اتفاق افتاده که شما
خواستی به من اعتراض کنی اما من نگذاشتم؟ بیا
بشین، بالاخره من بدانم، بالاخره خود من اطلاع

داشته باشم، گفتم چه موردی تابحال بوده؟ گفت خیلی موارد بوده، گفتم خوب بشمار عزیزم، یک دو سه چهار، خوب بفهمم، برای خود من هم مفید است دیگر، بفهمم الان من در این مورد اشتباه کردم، اشتباهم را تکرار نکنم و الان شما داری به من ظلم می‌کنی، خودم دارم می‌گویم بگو دیگر، من دیگر چطوری بگویم؟ بنویسم؟ توضیح بدهم؟ بخندم؟ در رویت بخندم و فلان؟ هیچی! یک مورد هم برای ما نگفت، گفتم پس چرا آقا جان شعار می‌دهی؟ بگو در فلان مورد، شما در اینجا این اشتباه را کردی و ما وقتی خواستیم بیایم بگوییم احم کردی چی کار کردی فلان کردی اجازه ندادی چه نکردی، خوب این دفعه دیگر احم نمی‌کنم، تبسم می‌کنم، بفهمم.

این راهی است که مرحوم آقا این راه را باز کردند و من حق ندارم الان این راه را ببندم، خیلی عجیب است! چطور من می‌توانم راهی که مرحوم آقا برای منی که فرزندشان بودم باز کردند و به افراد می‌گفتند از فلانی یاد بگیرید که وقتی من یک حرفی می‌زنم سه تا ایراد می‌آید به من می‌گیرد و از من پاسخ

می خواهد! با گوش خودم شنیدم، اما من بیایم این راه را ببندم؟ کسی نباید از من ایراد بگیرد؟ کسی نباید حرف بزند؟ نه ایراد بگیرید، البته این هم هست بنده هر ایرادی را هم که نمی پذیرم، این نیست که هر کسی بیاید بگوید آقا مثلا کار شما اشتباه است بگویم بله درست [می گوید]، می گویم نخیر، بنده هم کار درست دارم هم کار نادرست دارم، کار درستم را توفیق خدا می دانم کار نادرستم را از خود می دانم درصدد اصلاح برمی آیم، اینجور هم نیست که هر کسی هر چی گفت بگویم چشم، دنبال دلیل می روم. همه همینطور هستند.

این مسئله مسئله خیلی مهمی است، مرحوم آقا، یعنی بزرگان به دنبال این مسئله بودند، به دنبال این [مطلب بودند]، منتهی وقتی که افراد خدمت بزرگان می رسیدند حالا با خواندن یک کتاب، با گوش دادن یک نوار، یا فرض بکنید که با یک صحبت، تعریفی که می شنیدند، خدمت بزرگان می رفتند، اینها در یک سطح و در یک افق خاص می آمدند پیش ایشان، خیلی از افرادی که الان هستند و مخالف مرحوم آقا هستند اینها یک وقتی از شاگردانشان بودند حالا اسم

نمی‌برم، خیلی افراد معروفی هم هستند، و خود اینها کسانی بودند که وقتی در عصر جمعه دعای سمات می‌خواندند گریه می‌کردند، و نمی‌دانم چی و فلان! وسط دعای سمات و اینها، بعد همین‌ها آمدند وقتی اوضاع به نحو دیگری شد و احساس کردند که این استادشان که باهاشون هم قرابت و نسبت و اینها هم داشته، با این جریان همراهی نمی‌کند، در خانه خودش نشسته، تشویق نمی‌کند، تشویق نمی‌کند، وقتی که این را احساس کردند، اینها نیست در همان افق بودند نتوانستند خودشان را وفق بدهند، خودشان را نگه داشتند، حق را به خودشان دادند، خودشان را در آن موقعیت ذی‌حق شمردند آن را زدند پایین، این همراهی نکرده، این نقطه ضعف دارد، این....! خب چطور تا حالا نقطه ضعف نداشت؟ چطور تا حالا دعای سمات می‌خواندی و گریه می‌کردی خدایا این توفیق را از ما بگیر، در همان دعای سمات اشک از چشمت می‌آمد، خدایا این توفیق را از ما بگیر خدایا این مجالس را همه را برایم مستمر کن، هنوز امتحان نیامده، هنوز تقی به

توقی نخورده، هنوز اوضاع تغییر پیدا نکرده، این
گریه‌ها برای چیه؟ قبل از تغییرات، قبل از
دگرگونی اوضاع، قبل از تغییر این مسائل، اینها همه
هست، تا تغییر پیدا می‌شود استاد هم باید به دنبال ما
بیاید! او که به دنبال [تو نمی‌آید] تو باید بروی به
دنبال او نه اینکه او بیاید! آن که دیگر استاد نیست،
اگر قرار باشد حرف تو را بپذیرد خب دیگر تو بشین
آنجا، آن بیاید از تو دستور بگیرد، آن بیاید از تو
دستور بگیرد.

یکی از مطالب چرت و پرت و مزخرفی که در
یکی از نوشته‌هایی که راجع به مرحوم آقا اخیرا
نوشتند یک جلد کتاب کلفت هم هست که نوشتند
و اینها، خیلی مطالب خلاف توش هست، یکیش این
است که مرحوم آقا نسبت به استادشان آقای حداد،
شاگرد نبودند دو تا رفیق بودند، کی گفته که ایشان
استادند؟ اینها شاگرد بودند، در آن زمان این رفیق او
بود شاگرد نبودند آن رفیق این بود این هم رفیق این
بود! جالب این است که این مطالب از یکی از
نزدیکان و بستگان مرحوم آقا نوشته شده یعنی
صحبت شده، بسیار این مطلب مطلب مزخرف

است، بارها من شنیدم از ایشان که استاد من حداد
است، بارها من شنیدم که گفتند من در مقابل حداد
صفر هستم، حالا چی؟ کسر شأن ایشان می‌شود؟ نه
حتما باید رفیق باشند تا اینکه آن عظمت آن جلالت،
آن ابهت، آن در اینجا حاصل شود؟ ها این ننگ است
که اگر یک شخصی شاگرد کسی دیگر باشد؟ ها؟
تابحال کسی دیده که مرحوم آقای حداد بفرمایند من
در قبال سید محمد حسین صفر هستم؟ چرا فقط از
اینطرف بوده؟ اگر رفیق هستند خب او هم بگوید
دیگر، همانطوری که این دارد می‌گوید خب یکی هم
او بگوید، دو دفعه هم او بگوید، تابحال یکی شنیده
که گفتند که من فرض کنید که هر چه سید محمد
حسین دارد همه را به من داده است؟ یا عکسش
بوده؟ گفتند هر چه من داشتم به سید محمد حسین
دادم، چرا این حرفهای خلاف را دارند می‌زنند
کسانی که خودشان منتسب به مرحوم آقا هستند؟
این مزخرفات چیه؟ حالا می‌خواهیم موقعیت یک
فردی را در چیز بالا ببریم؟ این بالا بردن است یا
پایین آوردن است؟ ببینید اینها همه مطالب خلاف

است.

این افرادی که در آن زمان، در همان موقع می‌آمدند اینها با خواست‌های خودشان بودند، با خواست‌های خودشان بودند، آمدند آمدند به یک جا رسیدند، دیدند خواستشان با خواست استاد با همدیگر تطبیق نمی‌کند، یک روز صبر کردند دو روز صبر کردند خدا حافظ شما، بعد شروع کردند طعنه زدن، حالا هم که می‌روند که ول نمی‌کنند، اینها همش دکان است، اینها همش دستگاه است، اینها برای مرید بازی است، اینها نمی‌دانم فلان، حتی بالای منبر بنده خودم شنیدم ازشان در یک مجلس ختم که با طعنه داشتند به مرحوم آقا می‌گفتند که نه هر که چهره برافروخت دلبری داند، که شعر حافظ راجع به این مراتب معرفت و اینها هست، اینها یک وقت خودشان شاگرد آقا بودند، آنوقت حالا بالای منبر دارند آقا را مسخره می‌کنند، دارند طعنه می‌زنند، البته خدا هم بیکار نشسته، خدا هم می‌آید می‌آید همچین پس گردنی می‌زند پس کله که می‌رود طرف تا آن قعر جهنم و کارش به کجاها می‌رسد که دیگر بماند.

اینها به خاطر بی‌احترامی به اولیاء خداست، پس بنابراین اینها افرادی هستند در همان موقع هستند وقتی که یک زمینه‌ای پیدا می‌شود یک دفعه انسان می‌فهمد ها! پس این از اول اینطور بوده، این از اول در این سطح بوده؟ این از اول در این موقعیت بوده، منتهی به خاطر مسائل و به خاطر جریاناتی این قضیه مخفی مانده، پوششی رویش افتاده، اینجاست که انسان باید خیلی مواظب باشد، دائما خودش را تست کند دائما خودش را آزمایش کند، دائما ببیند که نسبت به آن هدف و مرام و مقصد تا چه اندازه پایدار و پابرجاست.

خب باز دوباره مثل دفعه‌های قبل ما وعده دادیم و هنوز کاغذها دارد روی هم انباشته می‌شود من دیشب که می‌خواستم بیایم طهران آمدم ببینم کاغذی هست یا نه؟ دیدم به این مقدار همینطور نوشته‌جات هست، حالا به اضافه اینهایی که اینجا هست. تا یک مقداری، چند دقیقه‌ای که بیشتر نمی‌توانیم، انشالله باز برای مرتبه دیگر.

سؤال: سقط جنین چه حکمی دارد که باعث آن

اصرار شوهر بوده است بعد فهمیدم ای کاش دروغ می‌گفتم [و] دارویی که برای من تهیه کرده بود استفاده نمی‌کردم.

جواب: سقط جنین حرام است و اگر اصرار از طرف شوهر باشد دیه را شوهر باید پردازد و اگر از هر دو طرف تمایل باشد هر دو طرف باید دیه را پردازند و هر دو طرف معصیت کرده‌اند و باید توبه کنند.

سؤال: ما شاگردان شرق طهران هستیم به عرض می‌رسانیم که لطف فرمایید به سوالات شرعی و مسائل زناشویی خود را از چه فرد مورد قبول شما بپرسیم؟

جواب: انشالله راجع به این قضیه بنده فکر کردم، یک فرصتی داده بشود تا اینکه افراد [ی] که مناسب هستند برای این مسئله بنده در نظر بگیرم.

سؤال: سوال بنده این است که اگر خداوند لطف کرد و ما فهمیدیم که صفت زشتی مثل حسادت را هر چند خیلی کم داریم باید چه کنیم تا این صفات از ما دور شود و از بین برود؟ سوال من این است که آیا گرم کردن و خشک کردن حشرات اگر مربوط به

کار دانشگاه و یادگیری علم باشد ایرادی دارد یا خیر؟

جواب: صفت حسادت مانند صفات دیگر یک مرتبه از بین نمی‌رود، این صفات رذیله انسان تابع مراتب خود انسان است یعنی هر شخصی در هر مرتبه‌ای که هست به همان مقدار از این صفت داراست و با سیر و سلوک، هرچه انسان به عمق آن سیر نزدیک‌تر می‌شود آن صفات رذیله‌ای که در انسان هست تصور نکنید از بین می‌رود آن عمق بیشتری پیدا می‌کند، یک شخصی که هنوز وارد سیر و سلوک نشده صفت حسدش خیلی کمتر است از آنی که ده سال ازش گذشته، چون او وارد یک مطالب دیگری شده نفسش دارای افق دیگری شده که صفات رذیله‌ای که در آن افق هست خیلی قویتر است و خیلی اثرش مخرب‌تر است تا آنچه که این نفس هنوز وارد آن نشده، بنابراین تا وقتی که انسان تکلیف دارد و باید به تکالیف و دستورات عمل بکند باید مراقبت کند که آنچه را که می‌گویند، بهش جامه عمل بپوشاند، زیرا در برنامه‌های سلوکی مسائلی

قرار دارد که با رعایت آن مسائل، اینها هم کم کم برطرف خواهد شد، و شرط اصلی برای از بین بردن اینها همان مراقبه و بالا بردن میزان اطلاع است که انسان اطلاع خودش را بالا ببرد، موقعیت خودش را در نظر بگیرد، موقعیت او را در نظر بگیرد، همه مواهب را از خدا بداند، نگاه کند ببیند اینی که الان این دارد از خودش است یا از خدا؟ اگر از خداست خوب راحت می شود می گوید خدایا هر چه صلاح است برای ما هم همان را پیش بیاور و اگر صلاح نیست پیش بیاور، این که دیگر بخواهد حسادت بکند معنایش این است که رابطه خود با خدا را قطع کرده است، اول رابطه را قطع می کند بعد آنوقت می افتد در این تخیلات در این توهمات، و این توهمات هم گاهی برای او غلبه می کند و خدای نکرده دست به یک کارهای خلاف می زند، اما اگر ارتباط خودش را با خدا قطع نکرد و دانست که آنچه را که خدا برای او مصلحت می داند باید به همان راضی باشد، دیگر در آنجا این صفات ظهور پیدا نمی کند یا خیلی کم ظهور پیدا می کند تا اینکه از بین برود، بعد وقتی که انسان وارد یک مرحله توحید شد

دیگر به طور کلی صفات رذیله از بین می‌روند، این مطلب مربوط این.

و اما خشک کردن حشرات اگر برای امور علمی باشد اشکالی ندارد و گرنه خوب نیست حتی نگه داشتنش هم در منزل خوب نیست.

سؤال: اگر زنی بخواهد مهریه خود را از شوهر بگیرد آیا کار حرامی انجام داده یا نه؟

جواب: نه کار حرامی انجام نداده ولی باید بداند که اولاً شوهر در مضیقه نباشد، در تنگی نباشد، و به اصرار و فشار نباشد، بتواند مهریه را بپردازد و گرنه اگر بخواهد در فشار بیفتد جایز نیست که مهریه را بگیرد، یا اگر می‌خواهد بگیرد یک مقدارش را بگیرد، همان مقداری که می‌تواند انجام بدهد اما یک مطلبی را باید در نظر داشت، مطلب بسیار مهمی در اینجا هست که راجع به این قضیه هم انشالله بنده یک رساله‌ای اگر خداوند توفیق بدهد قرار است که راجع به مهر و طلاق و اینها بنویسم و آن این است که مهری که قرار داده می‌شود در ازدواج، این مهر، مهر موقت نیست، یعنی این نیست که فرض کنید که

یک شخصی با یکی می خواهد ازدواج کند به مجرد صیغه ازدواج و نکاح این مهر بهش تعلق می گیرد و همانجا هم باید پردازد، نه، این مهر مهر مادام العمری است، یعنی چون این زن می خواهد تا آخر با این شوهر زندگی کند این مهر به او تعلق می گیرد، حالا چه مهر السنة چه غیر السنة، چه فرض کنید که صد سکه یا صد میلیون سکه، آن دیگر تفاوتی در میزانش نیست، آن دیگر حدی ندارد گرچه مهر زیاد مکروه است و مبعوض شارع است ولکن خب ایراد ندارد حالا یک شخصی می خواهد صد هزار سکه پردازد خب آن دیگر دست خودش است. ولی این مسئله هست که مهر فقط برای صرف ازدواج نیست مهر برای ادامه ازدواج است، چون یک زن می خواهد دیگر تا آخر با این شوهر زندگی کند و چون شوهر می خواهد تا آخر این زن را در اختیار داشته باشد و او را به عنوان همسر انتخاب کند، خداوند گفتند که یک هدیه ای از طرف تو باید به او داده شود آن هدیه حالا هر چه می خواهد باشد، چه مهر السنة باشد خب آن مهر حضرت زهرا سلام الله علیهاست یا اینکه فرض کنید که صد هزار سکه باشد، آن دیگر

بسته به خودت است.

اما اگر زن بخواهد از این مسئله سوء استفاده کند،
چطور این که الان دارند این را انجام می دهند و بسیار
گرفتاری پیش آمده برای مردم، به طوری که دیگر
ظاهرا نمی دانم قانون جعل کردند و درست کردند یا
نه که مهرها را پایین بیاورند یا مثل این که در یک
همچنین چیزهایی دارد یک کارهایی انجام می شود،
اینقدر سوء استفاده شده و بنده خودم چند مورد
سوء استفاده را دیده ام که این آمده سوء استفاده کرده
و بعد آن بنده خدا به مسائلی مبتلا شده، آن افرادی
که درگیر بودند، این شخص مهر به او تعلق نمی گیرد
یعنی اگر فرض کنید که یکی بخواهد بیاید از شوهر
بگیرد یا اینکه اگر آن مهر را گرفت اگر اختلافی
بخواهد پیش بیاید و محکمه عدل، محکمه عدل
اسلامی حق را به مرد بدهد آن زن باید مهر را به مرد
برگرداند، مگر اینکه تقصیر تقصیر مرد باشد که آن
حکم دیگری دارد، پس این نکته را توجه داشته
باشید که گرفتن مهر اشکال ندارد به مجرد خواندن
صیغه ازدواج مهر بر ذمه مرد می آید که مهر را به زن

بپردازد منتهی زنها معمولاً نمی‌گیرند و خب می‌گذارند دیگر بر عهده خود مرد و می‌گویند گرفتن ندارد اما اگر یکی بخواهد بگیرد، او می‌تواند یکی در صورتی که مرد به سختی و عسر نیفتد، دوم اینکه سوءاستفاده نخواهد بکند، اگر بخواهد سوءاستفاده کند مسئله صورت دیگری پیدا خواهد کرد.

سؤال: اگر بخواهد مهریه‌ای که برایش تعیین شده مثلاً سیصد سکه بهار آزادی و زن می‌داند که شوهرش در توانش هست و می‌تواند بپردازد ولی ایشان امتناع می‌کند و می‌گوید که زن باید مهریه خود را ببخشد و تبدیل به مهر السنة کند آیا این کار درست است؟

جواب: خیر از اول چون قرار بر سیصد سکه بوده و آن شخص هم با اختیار خودش این مسئله را قبول کرده دیگر نمی‌تواند مرد از زن بخواهد که مهر را ببخشد، این نکته را هم باید در نظر بگیرید که مهری که ابتدا قرار می‌دهند باید مهر جدی باشد، الان به خاطر چشم و هم‌چشمی‌ها می‌آیند فرض کنید که مهر را زیاد قرار می‌دهند، سیصد سکه، پانصد سکه، هزار سکه، چندی پیش بود یکی از

دوستان می خواست با یک دختری ازدواج کند گفته
بوده چون دختر دیگرش آن دختر بزرگتر مهرش دو
هزار سکه بوده حالا پدر و مادر می گویند ما دیگر
این را [کم] نمی کنیم، گفتم حالا دو هزار سکه را
واقعا می خواهد بپردازد؟ گفت نه! همینطوری حالا
دیگر گفته، خب همینطوری که نمی شود، این اگر
بخواید مهریه را بگیرد، فردا قانون است هزار گیر
است، مسئله است، این نیست که همینطوری، اگر
این باشد، این مهر اشکال دارد حتی در عقد هم
ممکن است اشکال وارد شود. اگر این مهر تعیین
می شود باید مهر جدی باشد، همانطوری که فرض
کنید که اگر یک شخص مهر السنة قرار می دهد جدی
است، اگر فردی سه هزار سکه هم قرار می دهد
اشکال ندارد ولی باید جدی باشد خب تو که الان
فرض کنید که یک پنج قرانی در جیب نداری مهر
سیصد سکه و پانصد سکه را از کجا برمی داری
می آوری و این را قرار می دهی؟ این معلوم است
حالا کی داده؟ کی گرفته؟ فلان و این چیزها، اینها
باعث اشکال در عقد است، اگر نگوئیم عقد به طور

کلی باطل می شود حداقل نیازی به یک اجازه مجدد و به یک عقد مجدد پیدا می کند این قضیه، مهر باید جدی باشد یعنی طرفین توافق کنند، توافق جدی بر اینکه این مهر به این مقدار است ولی اگر مهری هم تعیین شد مرد نمی تواند زن را مجبور به مهر السنه بکند، زن دلش می خواهد تبدیل بکند دلش هم می خواهد نکند، می گوید من نمی خواهم تبدیل کنم، آن دیگر در اختیار خودش است.

سؤال: داشتن آکواریوم در منزل چه حکمی دارد؟

جواب: آکواریوم اگر برای ماهی باشد ایراد ندارد ولی پرنده و اینها خوب نیست.

سؤال: سلام علیکم، علیکم السلام، مردها که ابرو برمی دارند مگر مردها هم ابرو برمی دارند؟ من نشنیدم تا حالا نظر حضرتعالی چیست؟

جواب: واللّه چه عرض کنم؟ ظاهرا که شرعا ایراد ندارد اما خب بالاخره حالا عرفا نمی دانم چه باید گفت دیگر! ولی خب شرعا ایراد ندارد.

البته یک مسئله هست و آن اینکه اگر ابرو برداشتن به نحوی باشد که تشبه به زن پیدا کند یعنی

کاملاً از نظر شکل و از نقطه نظر هیئت مثل زن بخواهند ابرو بردارند این حرام است، تشبه مرد به زن حرام است چه در نحوه لباس بخواهد یک لباسی بپوشد که لباس مختص به زن‌هاست، همانطوری که لباس مردان را اگر زن بخواهد بپوشد حرام است، که در زمان سابق هم بود در همان زمان رژیم گذشته، زن‌ها خب با کت و شلوار و اینها، خیلی‌ها بیرون می‌آمدند اینها حرام بود همانطوری که تشبه به کفار حرام است مرد بخواهد به زن تشبه پیدا کند یا زن بخواهد به مرد تشبه پیدا کند، هم در شکل و شمایل و هم در پوشش، در هر دوی اینها حرام است، اما خب نه! اگر مثلاً فرض کنید که ابرو برداشتن به یک نحوی است که خیلی از آن سیمای مردانه او را گرچه یک همچین آدمی نمی‌شود بهش گفت [مرد،] حالا نمی‌دانم این چه هست، تغییر نمی‌دهد ایراد ندارد.

سؤال: کرم‌های خارجی که از چربی خوک استفاده شده پاک است یا نجس است؟ براساس استحاله.

جواب: اگر چربی اولاً چربی که در خوک است

خود آن چربی تغییر فرمول نداده باشد آن نجس است، یعنی این چربی نجس است و اگر استفاده می‌شود باید در موقع وضو آن محل شسته شود، خود استفاده‌اش اشکال ندارد، انسان می‌تواند برای فرض کنید که مواردی که برای درمان است استفاده [کند]، برای مواردی که لازم است اما برای گرفتن وضو یا برای خواندن نماز، آن محل را یک مرتبه آب بکشد، در این صورت رفع اشکال می‌شود.

سؤال: آیا این فیش حج‌هایی که به صورت آزاد فروخته می‌شود با مبالغ بالا مثلا سیزده میلیون، خریدن و رفتن به آن حج اشکال دارد یا خیر؟

جواب: ببینید اگر آن فیشی که فروخته می‌شود آن فیش حق خود آن شخص است، این اصلا فروشش حرام است یعنی اگر شخص به واسطه این فیش واجب الحج شده آن دیگر حق ندارد که این را به شخص دیگری واگذار کند و خود او باید برود، مگر اینکه مانعی برایش پیش آمده یا اینکه حج او حج مستحبی است در اینصورت ایرادی ندارد، اما وقتی که این شخص می‌خواهد این فیش را واگذار کند چون این فیش مربوط است به این استعانت و

اجرایی که دولت انجام می‌دهد یعنی دولت این فیش را واگذار کرده و فرد را به مکه می‌برد و در تحت تکفل خودش قرار می‌دهد این دیگر حق ندارد بیش از آن مقداری که به دولت پول برای دادن فیش داده، بیش از آن مقدار نمی‌تواند آن فیش را واگذار کند، یا اینکه فرض کنید آن مقداری که تفاوت ارزش پولی در آن موقع بوده، فقط به همان مقدار مثلاً فیشی صد هزار تومان داده الان فرض کنید که آن تبدیل به پانصد هزار تومان شده به خاطر طول زمان و افت ارزش پولی اما آن را اگر بخواهد به قیمت‌های بالا بدهد گرفتن [این پول برای شخص واگذارکننده فیش] حرام است، اما برای فردی که می‌خواهد [این فیش را] بگیرد نه [برای او اشکالی ندارد] یکی است حالا به جای سیزده میلیون صد و سی میلیون هم می‌خواهد بدهد، نه! این شخص می‌تواند [فیش را] بگیرد و حج برود، برای او [واگذارکننده فیش] گرفتن حرام است، نه برای این [فرد گیرنده فیش] به عنوان پرداختن.

سؤال: آیا خواندن کتابهایی غیر از کتابهای علامه

برای کسی که مشغول به تحصیل حوزوی و علوم پزشکی و روانشناسی نیز می‌باشد مشکل دارد؟ لطفاً محدوده آن را بیان کنید.

جواب: نه اشکال ندارد. کی گفته که فقط باید کتابهای مرحوم علامه را خواند؟ هر کتابی که دارای مطالب مفید است و نویسنده آن نویسنده‌ای است که حرفهای خوب می‌زند و مطالب مفیدی دارد که خب البته اگر شخص خودش فرد خبیر و بصیر و اهل کارشناسی نیست باید این کتاب را عرضه بدارد چون در بعضی از کتابها خب اغراض در پی آن وجود دارد و به طوری که نفهمد، انسان متوجه نشود، آن تاثیر سوء خودش را می‌گذارد، اما اگر نه! ضرری نمی‌رساند و به جایی هم بر نمی‌خورد و مطالب هم مطالب خوب هست هیچ محدودیتی در خواندن کتابها وجود ندارد.

سؤال: با حالت‌های اضطراب، دلشوره‌هایی که داریم خصوصاً در مواقع انجام بعضی از کارها، چطور باید مقابله کنیم و چطور می‌توانیم این موارد را کاهش [بدهیم]؟

جواب: ببینید به طور کلی حالت اضطراب ناشی

می‌شود از عدم آگاهی انسان نسبت به مآل و نتیجه این کاری که دارد انجام می‌دهد. خب در اینگونه موارد انسان باید خود را به خدا بسپارد، بهترین راه را که مرحوم آقا توصیه می‌کردند راه راه استخاره است، یعنی طلب خیر کردن نه استخاره با تسبیح و قرآن، طلب خیر کردن. انسان چند مرتبه استخیر الله برحمته بگوید و کار خودش را به خدا واگذار بکند و بعد برود، برود به سمت آن. و در نیتش این باشد که اگر خیر است پیش بیاید و اگر خیر نیست مانعی برای این مسئله انجام شود. اینی که انسان در هر کاری مرتب استخاره کند این مسئله با سلوک نمی‌خواند، با حال انسان و با حرکت انسان نمی‌خواند، و از آن رشد و صلابت انسان کم می‌کند، استقامت انسان را تخفیف می‌کند، اتکاء انسان را می‌اندازد روی امور دیگری غیر از آنچه که برای او لازم است، سالک باید قوی باشد، باید سر پا باشد و کار خودش را به خدا واگذار کند و جلو برود و خدا هر چه برای او پیش آورد آن را بپذیرد.

سؤال: بنده چند ماهی است که عقد کردم و

همسرم بسیار اصرار دارد که ادامه تحصیل بدهم و وارد دانشگاه شوم، و نمی‌دانم چه باید بکنم اگر بروم یک جور مشکل دارم و اگر نروم یک جور دیگری مشکل دارم و بیشتر از عواقبی که [ممکن است داشته باشد] نگرانم. می‌خواستم از شما پرسیم آیا رفتن دانشگاه با وضع نامناسبی که دانشگاه‌های ما دارد درست است یا نه و اصلاً این حقیر می‌توانم خود را در چنین شرایطی حفظ کنم؟ و اگر درست نیست با خواسته همسرم چه کنم؟

جواب: البته این مسئله به اختیار شماست، شوهر حق ندارد زن را مجبور کند که رشته‌ای را انتخاب کند درس بخواند یا نخواند و حرام است که شوهر زن را مجبور به یک امری کند، این در اختیار زن است دلش می‌خواهد برود دلش نمی‌خواهد نرود، دلش می‌خواهد یک رشته انتخاب کند یا انتخاب نکند، از اموری که بر عهده زن است اطاعت از شوهر در این مورد نیست، و می‌تواند مخالفت کند. حالا چطور مخالفت کند آن دیگر هر کسی مربوط به خودش است، حالا با صحبت نصیحت اما بنده فقط این مقدار می‌توانم بگویم که اصرار شوهر به زن در

این موارد، اطاعت ازش لازم نیست بلکه در اختیار
مرد نیست که یک همچنین مطلبی را مطرح کند.

سؤال: پسری دارم ده ساله که مدتی است نماز
می‌خواند ولیکن الان نماز نمی‌خواند نمی‌دانم با او
چه رفتاری کنم؟

جواب: خب این اشکال ندارد بایستی که انسان
با لطف و اینها باشد گاهی اوقات با تنبیه باشد، اخمی
باشد گاهی یک تذکری باشد و همراه با نصیحت و
تشویق، نه اینکه با چیز خب بالاخره علی کل حال
چون که با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی
باید گشاد، نمی‌شود انسان با تنبیه و اینها باشد، ولی
در عین حال هم نباید خودش را به نحوی نشان بدهد
که از این مسئله راضی است، نه! تذکر بدهد مسئله
را بیان بکند همراه با تشویق، بچه ده ساله آنقدر چیز
نیست که انسان بخواهد با او تندی به خرج دهد.

سؤال: در مورد خمس توضیح دهید. آیا ما که
دخل و خرجمان به هم نمی‌رسد و همه زندگی ما با
قرض است آیا خمس شامل حال ما می‌شود؟

جواب: خب معلوم است که نمی‌شود.

سؤال: در مورد دف و دایره و اینها لطفا توضیح

دهید. حلال است یا خیر؟

جواب: همانطوری که عرض کردم در مجالس

عروسی یا فرض کنید که مجالس عید الزهراء و اینها

آن اشکال ندارد منتهی نه آنطوری که خیلی دیگر

مجلس از حالت عادی بخواهد خارج شود، ولی در

غیر از آنها نه، این ایراد دارد.

سؤال: همینطور نی و تنبک

جواب: خب آنها اشکال دارد، نی ایراد دارد.

سؤال: در مورد غیبت خواستم بدانم اگر [در

مورد] کسی که به همه بدی می کند و همه او را به

بدی می شناسند صحبتی کنیم آیا غیبت حساب

می شود یا نه؟

جواب: به طور کلی اصلا چرا انسان بیاید حرف

بزند؟ چه دلیلی دارد؟ حالا به قول مرحوم آقای

انصاری می فرمودند که دروغ حرام است ولی هر

راستی هم که واجب نیست، حالا گیرم که فرض

بکنید که این شخص غیبت می کند آدم آدم چیز، چرا

انسان بیاید...؟ ببینید مطلب را من عرض کردم

دیگر، در همین جلسه هم عرض کردم، همیشه دنبال

چیزی برویم که چیزی گیرمان بیاید، با این حرفها
چی گیرمان می‌آید؟ ببینید یک ساعت وقتمان را
بگذاریم آن این است آن این است، وقتی که بلند
می‌شوید سبک شدید یا سنگین شدید؟ تمام شد.
این را شما معیار قرار بدهید، ملاک این باشد که برای
شما آیا این صحبت واجب است؟ تکلیف است؟
یک امر مهمی است؟ خب در آنجا انسان باید انجام
بدهد، یک وقتی نه! همینطوری آدم بنشیند [و
بگوید] آن این [کار] را می‌کند آن [کار] را می‌کند،
خب [که] چه؟ این همه حرف هست، این همه
مطلب هست، چرا انسان بیاید وقتش را به چیزی
بگذراند که برای او مفید نباشد و کدورت بیاورد؟
حالا که این کدورت آورده تا کی می‌خواهد
برطرفش کند؟ همینطوری اینها که راحت نمی‌رود،
آمدنش راحت می‌آید اما رفتنش طول می‌کشد،
انسان داعی ندارد که این کار را انجام بدهد.

سؤال: پدر و مادر من توقع زیادی دارند که
برایشان هر کاری انجام بدهم، اگر کاری که آنها
می‌خواهند، به زندگی من لطمه وارد کند یا اینکه

شوهرم رضایت کافی را نداشته باشد باز هم به حرف آنها گوش کنم یا نه؟

جواب: ببینید مسئله مسئله رضایت شوهر است،

زن وقتی که شوهر می‌کند باید مطالبش را با شوهر در نظر بگیرد نمی‌تواند بدون رضایت شوهر کاری را انجام بدهد. رضایت شوهر را کسب کند و بعد به آن مقداری که [می] تواند [و] از دستش برمیاید خب برای پدر و مادرش [کار انجام بدهد] خیلی ثواب هم دارد.

خب دیگر ما از آن حد مجازمان هم تعدی کردیم و انشالله امیدواریم که بتوانیم خدمت رفقا و دوستان این کاغذها خدمت خود حضرتعالی باشد که این دفعه آمدیم خودتان زحمتش را بکشید و اینها زودتر برسیم و بهره‌مند شویم و خود بنده هم این مجالس را خیلی مغتنم می‌شمارم چون واقعا احساس می‌کنم که اگر خودمان هم مرد عمل نباشیم که نیستیم، اقلای عده‌ای در اینجا هستند که این مطالبی را که انشالله در نقل این مطالب ما رعایت امانت را کرده باشیم و از خودمان چیزی اضافه نکنیم و آنچه را که بزرگان فرمودند به همان کیفیت خدمت دوستان، آن را

عرضه بداریم، من واقعا احساس می‌کنم رفقا و دوستان، اینها به این مطالب توجه می‌کنند و پایبند هستند و به واسطه آن حسن ظنی که به حقیر دارند که مطالب و مسائل همانطوری که از بزرگان به دست رسیده همانطور انشالله یا با اختلاف کم منتقل میشود خدمت آنها، انشالله که خداوند ما را روسفید کند در قبال این محبت‌ها و لطف‌ها و این باورهایی که نسبت به ما این باورها از روی صدق انجام می‌شود. رفقا همانطوری که اطلاع دارند بنده نسبت به آن مطالبی که عرض می‌کنم روش خاص خودم را دارم، و تابحال هم بوده یعنی یک راه و روشی بوده و حالا در این روش و مسیر چه از روی اشتباه یا از روی غیر اشتباه بالاخره هر کسی برای خودش یک راهی دارد دیگر، یک روشی دارد، حالا یکی می‌گوید که ما راهمان با شما نمی‌خورد یا ما جور دیگری تشخیص می‌دهیم، یا مطالب را جور دیگری دریافتیم، خب بسیار خب! این که مشکلی نیست و ایرادی ندارد، اما آنی را که ما تشخیص دادیم هم نمی‌توانیم دست برداریم، این هم هست، یعنی

همانطوری که شما از ما توقع دارید که ما به دنبال مطالب شما باشیم و دنبال خواست شما، اینقدر یک مقداری هم لطف داشته باشید که این حق را به ما هم بدهید که ما روی مطالب خودمان و روی آنچه را که تشخیص می‌دهیم بتوانیم روی همان حرکت کنیم.

راه باز است مسیر مشخص است، این همه بزرگان صحبت کردند کتاب نوشتند، مطالب گفتند، بنده در همین جلد سوم اسرار ملکوت که انشالله اخیرا دیگر شاید کم کم طبع شود و اینها، آمدم در اینجا یک مطالبی را عرض کردم که خلاصه آنچه را که بزرگان فرمودند کم نبوده، مرحوم آقا بارها می‌فرمودند ما خیلی بیش از آن مقداری که یک سالک برای حرکتش نیاز به صحبت دارد، ما برای رفقا گفتیم، خیلی بیشتر از آن مقدار، یک چهارم این حرفهایی هم که تا حالا زدیم کفایت می‌کرد که فرض کنید که شخص بگیرد و برود و به مقصد برسد، خیلی ما بیش از این [مطلب گفتیم]. صحبت در این است که تا چه اندازه همت داریم، این است قضیه. تا چه اندازه پی‌مطلب هستیم. خوب وقتی که یک نفر مورد یک اعتراض قرار می‌گیرد تا می‌بیند

فرض کن یک اعتراضی شد و یک نکته‌ای بهش وارد شد، خب باید زود کنار بکشد و بعد شروع کند این این این، یا اینکه نه؟ نباید کنار بکشد برود دنبال چی کار کرده؟ چی شده؟ نقطه ضعفش چیه؟ اگر بشیند کنار و فلان و بعد هم شروع کند ای آقا نمی‌دانم این چه وضعی است؟ این چه بساطی است؟ این معلوم است که خب بالاخره مطلب را جور دیگری دریافته. کسی که همت داشته باشد وقتی که مورد اعتراض یا نقد قرار می‌گیرد پیگیری می‌کند، شب خوابش دیگر نمی‌برد تا صبح، صبح تا شب دیگر روز ندارد، تمام واقعیت و حقیقت و زندگی‌اش را دارد از دست می‌دهد، نه این که همینطوری خب حالا سلام نکردند و ما هم رفتیم پی کارمان! خب اگر اینطور است پس بنابراین معلوم می‌شود مطلب خیلی دست کم گرفته شده، خیلی پایین گرفته شده، خب خیلی هم انسان دلش نمی‌سوزد، اما اگر یک شخصی واقعا دنبال یک هدفی هست، بهش می‌گویند این کار را نکن، خب نمی‌کند، اگر اعتراض بهش شد، توبیخ شد، دیگر نمی‌گوید که ما را توبیخ کردند، یعنی

چی؟ آقا شما چی کاره هستید؟ آقا این چه کاره
است؟ آقا نمی دانم چی؟ فلان؟ خدا حافظ! بعد اینجا
این است! اینجا این....! دیگر شروع می شود بحر
طویل و مسائل دیگر، خب این دیگر معلوم است که
از اول هم در چه وادی بوده

و این را هم خدمت رفقا بگویم، اینطور نیست
که خود مرحوم والد ما از اول که در خدمت بزرگان
رسیدند همیشه مورد اکرام و اعزاز! نه! با دعوای
اساتیدشان گاهی از اوقات روبرو می شدند ولی جا
خالی نکردند، ایستادند، پی مطلب را گرفتند، و آن
دعواها تا نباشد علامه طهرانی علامه طهرانی
نمی شود، باید آنها باشد، باید آن تویخها باشد، باید
مسائلی باشد که این نفس تغییر پیدا کند، همش با
سینی حلوا و برنج زعفرانی مطلب درست نمی شود،
فکر انسان، قلب انسان، نفس انسان غذای دیگری
را می خواهد که آنها در اینگونه موارد پیدا نمی شود.
از خداوند بخواهیم و از خداوند تقاضا کنیم
استدعا کنیم که همت ما را زیاد کند، قدم ما را استوار
کند و نسبت به آنچه که مورد رضای خود و رضای
اولیاء خود است ما را پابرجا نگه دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ